



دو کلمه مثل هم یا شبیه به هم نوشته و خوانده می‌شوند اما معنای متفاوتی دارند، می‌گویید این دو کلمه جناس دارند. مثلاً: «یک حس بدی بهم دست داد، ولی من باهاش دست ندادم ضایع شد!» می‌دانیم که دست دادن یک حالت و دست دادن دو نفر شبیه هم نوشته می‌شوند اما معنای متفاوتی دارند. در این شوخی کوتاه، دست ندادن با حس بد، هم شوخی جناسی را نشان می‌دهد و هم شوخی با حس بد و این که با بی‌تفاوتی می‌شود از آن گذشت. ممکن است ما واقعاً به آنها نخندیم، اما سادگی و آشنایی آنها به این معنی است که اکثر مردم، طنز هر چند ضعیف آن را تشخیص می‌دهند. بنابراین، فرآیندهای شوخ‌طبعی مغز درگیر آن می‌شود. اما شوخ‌طبعی در کدام بخش مغز شناخته می‌شود؟ طبق مطالعه، همه جا. به این دلیل که جوک‌ها معمولاً در بردارنده بسیاری از: عناصر حسی، زبان، حافظه، احساسات، تجزیه و تحلیل و غیره است. اینها توسط مناطق متفاوت مغز دریافت می‌شوند.

نتیجه این فعالیت‌ها در بخش خاصی از مغز جمع می‌شود که ناهماهنگی را شناسایی و برطرف می‌کند. مغز ما می‌داند که چیزها، چگونه باید کار کنند. اما، در دنیای واقعی، بسیاری از چیزها همان‌طور که انتظار داریم انجام نمی‌شود. مغز ما غیرعادی بودن را تشخیص می‌دهد و آن را به عنوان خطر تشخیص می‌دهد و بلافاصله شروع می‌کند به تلاش برای شناختن و عادی‌سازی یا اصلاح آن. وقتی مغز ما این بازی ساده با مفاهیم را درک می‌کند، خیالش راحت می‌شود که خطر برطرف شده است. البته چیز جدیدی هم یاد گرفته و قوی‌تر شده است. بنابراین، احساس می‌کند پاداش رو به رو شدن با خطر را گرفته است.

شوخ‌طبعی به خاطر غافلگیرکننده، غیرمنتظره بودن و راه حل ساده‌اش مغز را خوشحال می‌کند و برای آن مفید است. البته اگر ناهماهنگی حل نشود، طنز وجود ندارد. مثلاً اگر شوخی بالا این‌طور بود «یک حس بدی بهم دست داد، زرافه طلایی هویج خورد!» نه خنده‌ای وجود داشت و نه پاداشی! حل ناهماهنگی بخش کلیدی طنز است و اگر ناهماهنگی قبلاً برطرف شده باشد، باز هم خنده و پاداشی در کار نیست!